

# ایینه پژوهش

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب‌شناسی و اطلاع‌رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی  
سال سی و چهارم، شماره چهارم  
مهر و آبان ۱۴۰۲ ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب‌شناسی و اطلاع‌رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی  
سال سی و چهارم، شماره چهارم  
مهر و آبان ۱۴۰۲ ISSN:1023-7992

۲۰۲

دوماهنامه  
ایینه پژوهش  
۲۰۲

سال سی و چهارم، شماره چهارم  
مهر و آبان ۱۴۰۲

## Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.34, No.4 Oct- Nov 2023

A bi-monthly journal exclusively  
review & information dissemination

202

dedicated to book critique, book  
in the field of Islamic culture

نسخه خوانی ۳۵ | رباعیات فارسی در پنج دستنویس کهن | چاپ نوشت (۹)  
| طومار (۱) | هرمنوتیک فلسفی در گذر تاریخ با تمرکز بر هرمنوتیک بایبلی  
| درباره زبان مانی | پژوهشی در مثل‌های مشترک فارسی و عربی رایج در  
عراق | نوشتگان (۳) | ماهیت کتاب اربعین اسعد بن ابراهیم اربلی |  
معرفی و نقد کتاب «صدر اسلام و زایش سرمایه داری» | عهد کتاب (۱) | به  
مناسبت انتشار | جلد پایانی ترجمه فارسی دائرة المعارف قرآن | گزارشی از  
محتوای کتاب تفسیر عسکری اطروش | در امتداد اسطوره و سراب |  
افزوده‌هایی چند بر واژه‌های دخیل در قرآن نوشته آرتور جفری |  
نقد و بررسی تصحیح منهج اول عباقت | نکته، حاشیه، یادداشت

مروری بر جنگ حاجی محمد بیکا  
از دوره صفوی

پیوست آینه پژوهش |

مسئول: جعفریان سید علی  
میراث‌شناسی: مجید جلیسه علی‌راد  
تسبیح حسنی: اماری ایدرزاسکی  
فراغتس روزنژاد: سید احمد زویا  
فایده‌مقامی: سید علی بیار احمد زویا  
میلاد: بیگانه علی عباس‌زاده  
مجنبتی: اشغری حسین  
آبادی: کلام استادی امین‌راد دیوبند  
رسمیول: مراد کلبیوون محمد جواد  
رسمیول: رحیم‌پور نازا مسعودی‌تاجی



پرتال  
دوماهنامه  
آینه پژوهش

Jap.isca.ac.ir

# شاه شمشادقدان، خسرو شیرین دهنان

مسعود تاکی

| ۳۸۵-۳۹۱ |

«ذکر جمیل استاد دکتر  
غلامعلی کریمی»



## مقدمه

سه برادر بودند، هرسه استاد دانشگاه اصفهان، هرسه چهارشانه و نسبتاً بلند قامت، با چشم و ابروی مشکی و به قول آشنایی هرسه با پسوند «خان» به دنبال اسم خود، یادگار زادگاه خویش که نژاد ازگردان سرافراز کرمانشاه می بردند.

زنده یاد دکتر غلامعلی کریمی (۱۳۹۷-۱۳۱۳)، استاد ادبیات عرب بود و مدرک دکتری خود را از دانشگاه سوربن اخذ کرده بود. جز زبان و ادب عربی، در تکلم به زبان فرانسوی هم خبرگی خاص داشت. قدرشید و با اعتدال او، که به قول دوست شاعرم «سرو سایه فکن دانشگاه» لقب گرفته بود، ریش مشکی پروفیسوری او، صدای رسا، چشم و ابروی درشت و پرجاذبه اش، برخورد صمیمانه همراه با بلخندی نهفته به ویژه هنگامی که دانشجویی از محضرش پرسشی داشت، تدریس شیرین و گاه طنزآمیز و البته امتزاج شعر فارسی و عربی در بیان شاهد، که موجب فصاحت لطیفی در بیان مقصود و تسهیل در تفهیم مطلب به مستمع می شد.

عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است چون جمع شد معانی، گوی بیان توان زد

استاد کریمی، مجموعه مراد مادانشجویان ادبیات فارسی بود، آنان که کهادشان زبان و ادب عرب بود. نخستین دیدار ما با استاد کریمی در کلاس درس «عربی مقدماتی» یا آشنایی با ادب عربی بود. درسی مشترک بین چند رشته ادبیات فارسی، تاریخ، ادبیات انگلیسی و... کلاسی پر جمعیت درست مانند درس آیین نگارش و فارسی عمومی. استاد با تاثیر زبان و ادب عرب برمتون ادب و تاریخ و جغرافیای ایران گذشته درس را شروع کرد. از کتب تاریخی و جغرافیایی که مربوط به ایران است اما به زبان عربی، گفت و نام آن ها را بر تابلوی کلاس آورد. و چون به زبان فارسی رسید یگراست به سراغ خاقانی رفت و گفت محال است بدون دانش و ادب عربی اوج علم و لذت سخن شاعران فارسی زبان به ویژه این شاعر دیر آشنا خاقانی شروانی را دریابید. در آن نخستین دیدار، نگاه هر دانشجو جزوی از وجود این استاد شریف و گرم سخن را و راندازی کرد. لباس مرتب، اندام بلندش، چهره مردانه اش، طنین کلامش و..... که ناگاه قصیده ای محکم و با فخامت، آوایی بلند و تحسین انگیز چون جوشش و ریزش آبشاری کلاس مملو از دانشجورا در برگرفت، ارجوزه ای از حفظ که گویی زبان دل خود استاد بود.

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا درجهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا  
مریم بکر معانی را منم روح القدس .....

ادامه سخن استاد شیوا سخن به این بیت رسید که بر چهره تابلوی کلاس نمایان شد:

هم امارت هم زبان دارم کلید گنج عرش لویست لژ وحدهی و می مططفلی

استاد کریمی از دُرُج این بیت دو حدیث بیرون آورد و اضافه کرد حدیث اوّل که شاعر با «امارت» به آن اشاره کرده مربوط به این سخن است: «الشُّعْرَاءُ أُمْرَاءُ الْكَلَامِ» و ذیل آن این دو بیت از نظامی گنجه ای شاهد آورد:

شعر برآرد بـــــه امیریت نام      کالشـــــعراء امـــــراء الکلام  
شعر تو را بـــــدره مکانی دهد      سلطنت مُلک معانی دهد

و اما حدیث دیگر بیت خاقانی را اینگونه افاده فرمود: «لِللّهِ كُنْزٌ تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِيحِهِ السِّتَةُ الشُّعْرَاءُ» و با شاهی دیگر از شعر نظامی و مخزن الاسرار او.

قافیه ســـــنجان که سخن برکشند      گنج دو عالم به ســـــخن درکشند  
خاصه کلیدی که در گنج راســـــت      زیربان مرد ســـــخن سنج راست

بارها به این حسن مطلع کلاس، به این براعت استهلال در معرفی شَأْن و شکوه، به این بهگزینی استاد از صمیم دل آفرین گفته ام. و از یاد بردیم که استاد درس عربی را با جولان قصیده خاقانی و نظامی چه کار؟!

امروز پس از سال ها و دیدن بسیار استادان فاضل و سخن شناس، اعتراف می کنم دو استاد محترم دوره کارشناسی، شعر فارسی را بهتر از دیگران از بر می خوانند، آن گونه که هم حق سخن ادامی شد و هم عجیب برانگیزنده و مهیج انشاد می کردند، یکی دکتر محمد جواد شریعت و دیگر دکتر غلام علی کریمی - رحمت اللّٰه علیهما - روزی که دکتر کریمی قصیده ای کم آشنا ولی استوار و شیوا از ملک الشعراء بهار را به منظور اشاره رندانه ای که به همکار معمم خویش داشت از بر خواند، چنان مرا برانگیخت که پس از پایان کلاس به کتابخانه دویدم و مسوّده ای از آن قصیده فراهم آوردم که از برکنم. قصیده بهار این گونه آغاز می شد:

خورشید برکشید ســـــر از باره بـــــره      ای ماه برگشا ســـــوی باغ پنجره ...  
تا برسد به بیت منظور حضرت استاد کریمی  
نادر فتد میان گلان، لاله ســـــفید      چون مفتی معمم در شـــــهر آنقره

گمانم ترم دوم از سال دوم بودیم که باید کهاد برمی گزیدم، دوستان زرنگ که دنبال نمره بالا و درس راحت تر بودند کهاد کتابداری برگزیدند - علی رغم اصراری که دکتر شریعت دلسوز و سخت گیر برگزینش انتخاب کهاد عربی داشت - سه چهار نفر همدرس ما که از عرب های خوزستانی بودند با میل شخصی و من و دانشجوی رتبه اول کلاس مان که اهل نجف آباد اصفهان بود با تحکم همین سرپرست گروه، عربی برگزیدیم.

دروس عربی کهاد ما (۲۴ واحد) راسه استاد تدریس فرمودند - صرف و نحو و تجزیه و ترکیب عربی بر عهده شادروان دکتر خلیل رفاهی، آزمایشگاه و تنظیم تلفظ (آواشناسی) بر عهده آقای دکتر رئوف معیر بود - استادی که از دانشگاه بغداد فارغ التحصیل شده بود و درس‌خون فارسی، گاه با دشواری گویش روبرو می‌بود. و شمع انجمن زبان و ادب تازی، استاد گرامی دکتر کریمی که هر جلسه متنی از مجموع شعر و نثر در زبان عربی، خطبه‌ای از نهج البلاغه و شعری از منتبئی فراهم می‌آورد. و در کنار آن کتاب «الایام» دکتر طه حسین مصری تدریس و شرح می‌نمود. - کتاب آلیام بسیار شیرین و خواندنی بود - بعدها ترجمه آن را به نام آن روزها به قلم دکتر حسین خدیو جم، انتشارات سروش پیدا کردم و با یاد شرح و توضیح گیرایی که ذکر دکتر کریمی از منش و دانش و مقام دکتر طه حسین فرموده بود به صدق و ارادت خواندم.

استاد کریمی از توفیق الحکیم و نمایشنامه‌های آن سخن می‌گفت، از همکاری دکتر طه حسین و توفیق و رنگ تازگی و طراوت بخشی این دو نفر بر ادبیات کشور مصر. کلاً جناب دکتر کریمی نوگرا بود. به ما چند نفر تکلیف فرمود که برای آشنایی با زبان و لهجه امروز ادبیات عرب (مثلاً تغییر و تفاوت تلفظ حروف ذ، ض، ظ را بفهمیم)، شب‌ها رادیوهای عربی مخصوصاً رادیو ریاض را گوش کنید. وقتی می‌پرسیدیم چرا رادیو ریاض باشد و مثلاً چرا رادیو بیروت یا رادیو بغداد نه، می‌فرمود به اصالت زبان و اصالت گویش آن پای بند باشید.

دکتر کریمی سخنور بزرگی بود، در همان سال‌های نخستین دهه پنجاه بود و ما یکی دو درس بیشتر با استاد نگذرانده بودیم که خبر آمدن دکتر «بدوی عبدالطیف» رئیس جامعه الازهر کشور مصر به اصفهان و دانشگاه اعلام شد. مقرر شد آقای دکتر بدوی عبدالطیف در تالار اقبال سخن بگوید. مترجم و هم‌کلام این شخصیت علمی آقای دکتر کریمی بود. به یاد می‌آورم نخست آقای دکتر کریمی به زبان فارسی شمه‌ای از قدمت و عظمت دانشگاه الازهر بر جمع دانشجویان و استادان حاضر در تالار سخن گفت و به بزرگان این قدیمی‌ترین دانشگاه اسلامی اشاره کرد. سپس به معرفی بدوی عبدالطیف و همان‌جا بود که با انشاد بیتی عربی خطاب به مهمان مصری خود با لحن و لهجه‌ای کاملاً عربی خوش آمد گفت و تقاضای ایراد سخن فرمود. دکتر بدوی عبدالطیف، چند جمله عربی ایراد می‌کرد و استاد کریمی با شیرین‌ترین و شیواترین لفظ به فارسی برمی‌گرداند.

اروزی در بیان تلفظ «ض» قطعاً «ضلال مبین» ملک الشعراء بهار را از بر خواند. شعر شیرینی که به سیاق دوران جوانی فوراً بر کردم؛ دیدم به بصره دخترکی اعجمی نسب / روشن نموده شهر به نور جمال خویش. کلاً وقتی دکتر کریمی کتاب را می‌بست و در حاشیه سخن می‌گفت روحمان به پرواز درمی‌آمد. حرف تازه می‌زد، درس اخلاق می‌گفت، سیاست روز را، نقد شخصیت برخی معاریف روزگار را با کنایه‌ای رساتر و روشن‌تر از صراحت نقد می‌کرد. آن‌هم گاه با گفتن این مصراع حافظ: به شرط آن که ز مجلس سخن بدر نرود. در آن وقت سخنش، رفتارش دوستانه یا برادرانه بود.

در سال ۱۳۵۴ بود که خبر درگذشت دکتر طه حسین در جراید رسمی و رسانه ها اعلام شد. با چند تن از دوستان خوب به محضر استاد رفتیم و ضمن عرض تسلیت خواهش کردیم سخنی درباره او و شخصیت علمی دکتر طه حسین در تالار اقبال ایفا فرمایند تا همه دانشجویان مشتاق از عظمت مقام این شخصیت مشرق و نابغه مصر خوبتر آگاه شوند. قبول فرمود.

### دکتر کریمی مردی بود مردستان

پیشتر گفتم که درس خوان ترین شاگرد کلاسمان جوانی بود اهل نجف آباد، و اینجا ناچارم بیشتر درباره این دوست از دست رفته توضیح بدهم. نام او «بیژن» بود و کارمند شب کارخانه ذوب آهن اصفهان و روزها به دانشگاه می آمد، آن زمان تازه تاهل اختیار کرده بود. دوست دیرین این بنده بود. با هم به کلاس های دکتر کریمی می رفتیم. و هر وقت نبود از یادداشت های من استفاده می کرد. این دوست دیرین گویا مشکلی درمثانه داشت که ناچار بود پس از هر ساعت و هر کلاسی به دستشویی برود... روزی قدم زنان از کتابخانه بیرون آمدیم. بیژن گفت کلاسورا بگیر تا من به دستشویی... گرفتم. فوراً بارنگ پریده برگشت و گفت چون داخل توالت شدم، دیدم به در چوبی آن، برکه ای با پونز الصاق شده و بالای آن دعوت به قیام یا اعتصاب بود. من (بیژن) بیرون پریدم که دیدم آقای «ک» زفتگردانشکده در آینه بالای دستشویی روبرو نگاه می کند و مرا که از آن توالت بیرون آمدم زیر نظر دارد و پشت سرم به همان جارفت و کاغذرا کند و به دنبال من از دستشویی بیرون آمد. به خاطر دارم چهارشنبه روزی بود، بیژن اضافه کرد اگر شنبه به دانشگاه نیامدم با خبر باش که مراسم او استگیر کرده است. بیژن نه تنها شنبه نیامد بلکه تا یک ماه و نیم دیگر هم. امتحانات پایان ترم نزدیک می شد و من پریشان او بودم و چون خود دانشجوی بودم نمی توانستم حرفی درباره بی گناهی او به کسی بگویم یا کاری برایش انجام دهم. تا یک روز در کلاس درس آقای دکتر کریمی از من پرسید که بیژن کجاست که نمی آید؟ به استاد گفتم ممکن است پس از ساعت کلاس ده دقیقه به من فرصت گفت و گوی خصوصی بدهید. رخصت فرمود. با حالت بغض در گلو و اشک در چشم، شرح ماجرای آن روز و بی گناهی بیژن و این که او کارمند ذوب آهن است و متأهل است و این که او هرگز در هیچ تظاهرات دانشجویی نبوده و این که توطئه ای از جانب آن رفتگردانشگاه بوده که صتا یاداشی بگیرد و... دکتر کریمی بسیار متأسف شد، سپس گفت اگر متأهل است حالا خرج زن و فرزندش باکیست؟ گفتم می دانم متأهل است اما گمان ندارم فرزندی داشته باشد. گفت: شما می توانید یک ربع ساعت دیگر بیایید دفتر من؟ قبول کردم. پس از یک ربع ساعت دیدم استاد پاکتی با نوار چسب بسته است و گفت این کمی پول است خودت به درخانه اش نبر، شاید خانه اش زیر نظر باشد. به دوستی یا هم شهری آشنایی بسپار تا به درخانه اش ببرد شاید خانواده اش نیاز به پول داشته باشد. گرفتم و با سفارش استاد به یکی از آشنایان بیژن سپردم و گفتم این از جانب آقای دکتر کریمی است... فردای آن روز دکتر

کریمی مرا به دفتر خود خواند. معلوم بود که او نیز دل نگران حال بیژن است. گفت: روابط تو با دکتر خلیل رفاهی چگونه است؟ عرض کردم چند درس در محضرشان بوده ام. هم هم شهری من است و احتمالاً پدر مرا هم می شناسند. گفت برو پیش ایشان و با همان صداقت، برای او نیز حقیقت را بازگو- البته از جانب من حرفی به ایشان نزن- او اهل منبر است و با رجال و بزرگان شهر بیشتر آشناست. دکتر رفاهی حرفم را به صدق شنید و دیده بود که همیشه با بیژن قدم می زدم، قبول کرد و گفت تا ببینم چه می شود؟ دو یا سه روز بعد وقتی دکتر رفاهی مرا در راهرو دانشکده دید اشاره کرد که به دفترش بروم و رفتم. گفت: مطلب را دنبال کردم و چون دانشجوی خودم بود و می دانستم اهل این حرفها نیست، خوشبختانه به گناهی هم اعتراف نکرده است. احتمالاً به زودی آزاد می شود. فردای آن روز هم دکتر رفاهی گفت: حتماً تا آخر هفته آزاد می شود. بیژن آمد و خود را به امتحانات پایان ترم رسانید. نزد دکتر کریمی و دکتر رفاهی رفت و سپاسگزاری کرد و از مرحمت خاص دکتر کریمی نیز هم.

آری، چنین کنند بزرگان، چو کرد باید کار.

روان آن استادان شریف از رحمت واسعه الهی سیراب باد.